

ای اهل ملکوت ابهی دو ندای فلاح و نجاح از اوج سعادت...

حضرت عبدالبهاء

Original English



۲۲۵

ای اهل ملکوت ابهی دو ندای فلاح و نجاح از اوج سعادت عالم انسانی بلند است خفتگان بیدار کند کوران
بینا نماید غافلان هوشیار فرماید کوران شنو نماید گنگان گویا کند مرده گان زنده نماید .

یکی ندای مدنیّت و ترقّیات عالم طبیعت است که تعلق بجهان ناسوت دارد و مروج اساس ترقّیات جسمانیّه و
مرئی کمالات صوری نوع انسانست و آن قوانین و نظامات و علوم و معارف ما به الترقّی عالم بشر است که
منبعث از افکار عالیّه و نتایج عقول سلیمه است که بهمت حکما و فضیلا سلف و خلف در عرصه وجود جلوه
نموده است و مروج و قوه نافذه آن حکومت عادلّه است.

و ندای دیگر ندای جانفزای الهیست و تعالیم مقدّسه روحانی که کافل عزّت ابدی و سعادت سرمدی و
نورانیّت عالم انسانی و ظهور سنوحات رحمانیه در عالم بشری و حیات جاودانیست .

و اس اساس آن تعالیم ووصایای ربّانی و نصایح و انجذابات وجدانیست که تعلق بعالم اخلاق دارد و مانند
سراج مشکاة و زجاج حقائق انسانیّه را روشن و منور فرماید و قوه نافذه اش کلمه الله است.

ولی ترقّیات مدنی و کمالات جسمانی و فضائل بشری تا منضمّ بکمالات روحانی و صفات نورانی و اخلاق
رحمانی نشود ثمر و نتیجه نبخشد و سعادت عالم انسانی که مقصود اصلی است حاصل نگردد زیرا از ترقّیات مدنیّه



ORIGINAL



AUDIO

و تزیین عالم جسمانی هر چند از جهتی سعادت حاصل و شاهد آمال در نهایت جمال دلبری نماید ولی از جهات دیگر خطرهای عظیم و مصائب شدیده و بلاهای مبرمه نیز حاصل گردد.

لذا چون نظر در انتظام ممالک و مدن و قری و زینت دلربا و لطافت آلاء و نظافت ادوات و سهولت سیر و سفر و توسیع معلومات عالم طبیعت و مخترعات عظیمه و مشروعات جسیمه و اکتشافات علویّه و فنیّه نمائی گوئی که مدنیت سبب سعادت و ترقی عالم بشریست و چون نظر در اختراعات آلات هلاک جهنمی و ایجاد قوای هادمه و اکتشاف ادوات ناریه که قاطع ریشه حیات است نمائی واضح و مشهود گردد که مدنیت با توّحش توأم و همعنانست مگر آنکه مدنیت جسمانیّه مؤید بهدایت ربّانیّه و سنوحات رحمانیّه و اخلاق الهیّه گردد و منضم بشئون روحانی و کمالات ملکوتی و فیوضات لاهوتی شود.

حال ملاحظه میکنید که تمدن و معمورترین ممالک عالم مخازن مواد جهنمی گردیده و اقالیم جهان لشکرگاه حرب شدید شده و امم عالم ملل مسلّحه گردیده و دول سالار میدان جنگ و جدال شده و عالم انسانی در عذاب شدید افتاده.

پس باید این مدنیت و ترقی جسمانی را منضمّ بهدایت کبری کرد و عالم ناسوت را جلوه گاه فیوضات ملکوت نمود و ترقیات جسمانی را توأم بتجلیات رحمانی کرد تا عالم انسانی در نهایت جمال و کمال در عرصه وجود و معرض شهود شاهد انجمن گردد و درغایت ملاحظت و صباحت جلوه نماید و سعادت و عزّت ابدیّه چهره گشاید.

الحمد لله قرون و اعصار متواریه است که ندای مدنیت بلند است و عالم بشری روز بروز تقدّم و ترقی یافت و معموریت جهان بیفزود و کمالات صوری ازدیاد جست تا آنکه عالم وجود انسانیا استعداد کلی برای تعالیم روحانی و ندای الهی یافت مثلاً طفل رضیع تدرّج در مراتب جسمانی نمود و نشو و نما کرد تا آنکه جسم بدرجه بلوغ رسید چون بدرجه بلوغ رسید استعداد ظهور کمالات معنویّه و فضائل عقلیّه حاصل نمود و آثار مواهب ادراک و هوش و دانش ظاهر شد و قوای روحانی جلوه کرد بهمچنین در عالم امکان نوع انسان ترقیات جسمانیّه نمود و تدرّج در مدارج مدنیت کرد و بدائع و فضائل و مواهب بشری را در اکل صورت حاصل نمود تا آنکه استعداد ظهور و جلوه کمالات روحانیّه الهیّه حاصل کرد و قابلیت استماع ندای الهی یافت پس ندای ملکوت بلند شد و فضائل و کمالات روحانیّه جلوه نمود شمس حقیقت اشراق کرد و انوار صلح اعظم و وحدت عالم انسانی و عمومیت عالم بشریت ساطع گشت امیدواریم که اشراق این انوار روز بروز شدیدتر گردد و این کمالات معنویّه جلوه بیشتر کند تا نتیجه کلیّه عالم انسانی ظهور و بروز کند و دلبر محبت الله در نهایت ملاحظت و صباحت شاهد انجمن گردد.

ای احبای الهی بدانید که سعادت عالم انسانی در وحدت و یگانگی نوع بشر است و ترقیات جسمانی و روحانی هر دو مشروط و منوط بالفت و محبت عمومی بین افراد انسانی ملاحظه در کائنات ذی روح نمائید یعنی حیوان جنبنده و چرنده و پرنده و درنده که هر نوع درنده ئی از ابناء و افراد جنس و نوع خویش جدا و به تنهائی زندگانی نماید و با هم در نهایت ضدیت و کلفتند و چون بیکدیگر رسند فوراً بجنگ و جدال پردازند و بدرنده گی چنگ باز و دندان تیز کنند مانند سباع ضاریه و گرگان خونخوار که حیوانات مفترسه‌اند که جمیع بتنهائی زندگانی نمایند و تحرّی معیشت خویش کنند اما حیوانات خوش سیرت نیک طینت صافی فطرت از پرنده و چرنده در نهایت محبت با یکدیگر الفت نمایند و جوق جوق و مجتمعاً زندگانی کنند و با کمال مسرت و خوشی و شادمانی و کامرانی وقت بگذرانند مانند طیور شکور که بدانه ئی چند قناعت کنند و با یکدیگر با نهایت سرورالفت نمایند و در دشت و چمن و کوهسار و دمن بانواع الحان و آواز پردازند و همچنین حیوان چرنده مانند اغنام و آهو و نجبیر در غایت الفت و همدمی در چمن و مرغزار بسرور و شادمانی و یگانگی زندگانی نمایند ولی کلاب و ذئاب و پلنگ و کفتار خونخوار و سایر حیوانات درنده از یکدیگر بیزار و به تنهائی سیر و شکار کنند حتی پرنده و چرنده چون باشیان و مغاره یکدیگر آیند تعرّض و اجتنابی نه بلکه نهایت الفت و مؤانست مجری دارند بعکس درنده گان که هر یک بمغاره و مأوای دیگری تقرّب جوید بدریدن همدیگر پردازند حتی اگر یکی از کوی دیگری بگذرد فوراً هجوم نماید و اگر ممکن شود معدوم نماید.

پس واضح و معلوم شد که الفت و محبت در عالم حیوان نیز از نتایج سیرت خوش و طینت پاک و صافی فطرتست و اختلاف و اجتناب از خصائص درنده گان بیابان است.

حضرت کبریا در انسان چنگ و دندان سباع درنده خلق نموده بلکه وجود انسانی باحسن التّقویم و بنهایت کمالات وجودی ترکیب و ترتیب شده. لهذا سزاوار کرامت این خلقت و برازندگی این خلعت اینست که بالفت و محبت نوع خویش پردازد بلکه بکافه حیوانات ذی روح بعدل و انصاف معامله نماید.

و همچنین ملاحظه نمائید که اسباب رفاهیت و شادمانی و راحت و کامرانی نوع انسان الفت و یگانگیست و نزاع و جدال اعظم اسباب عسرت و ذلت و اضطراب و ناکامی.

ولی هزار افسوس که بشر غافل و ذاهل از این امور هر روز بصفحت حیوان وحشی مبعوث و ممسوخ میشود دمی پلنگ درنده گردد و وقتی مار و ثعبان جنبنده ولی علویّت انسان در خصائل و فضائلست که از خصائص ملائکه ملاً اعلی است پس چون صفات حسنه و اخلاق فاضله از انسان صادر شود شخصی است آسمانی و فرشته ئی است ملکوتی و حقیقتی ربّانی و جلوه ئی رحمانی و چون نزاع و جدال و خونخواری نماید مشابه بارذل حیوان درنده گردد تا بدرجه ئی رسد که اگر گرگ خونخوار در شبی گوسفندی بدرد او در یک شب صد هزار اغنام را در میدان حرب افتاده خاک و آوده خون نماید.

اما انسان دو جنبه دارد یکی علویّت فطریّه و کجالات عقلیه و دیگری سفلیّت حیوانیه و نقایص شهوانیه اگر در ممالک و اقالیم آفاق سیر نمائید از جهتی آثار خراب و دمار مشاهده کنید و از جهتی آثار مدنیّت و عمار ملاحظه فرمائید اما خراب و ویرانی آثار جدال و نزاع و قتالست ولی عمار و آبادی نتایج انوار فضائل و الفت و وفاق.

اگر کسی در صحرای اواسط آسیا سیاحت نماید ملاحظه کند که چه بسیار مدائن عظیمهء معموره مانند پاریس و لندن مطمور گردیده و از بحر خزر تا نهر جیحون دشت و صحرا و بر و بیابان خالیهء خاویه تشکیل نموده مدن مطموره و قرای مخروبه آن صحرا را راه آهن روسیه دو روز و دو شب قطع نماید وقتی آن صحرا در نهایت مدنیّت و معموریّت و آبادی بود و علوم و معارف منتشر و فنون و صنایع مشهر و تجارت و فلاحت در نهایت کمال و حکومت و سیاست محکم و استوار بود حال اغلب آن ملجأ و پناه طوائف ترکان و بکلی جولانگاه حیوانات وحشی گردیده مدن آن صحرا از قبیل جرجان و نساء و ایپورد و شهرستان که در سابق بعلم و معارف و صنایع و بدایع و ثروت و عظمت و سعادت و فضائل معروف آفاق شد حال در آنصحرا صدائی و ندائی جز نعره حیوانات وحشیّه نشنوی و بغیر از جولان گرگان درنده نبینی و این خرابی و مطموری بسبب نزاع و جدال و حرب و قتال در میان ایران و ترکان شد که در مذهب و مشرب مختلف شدند و از تعصب مذهبی رؤسای پیدین فتوای بر حلیّت خون و مال و عرض یکدیگر دادند این یک نمونه است که بیان میشود.

پس چون در جمیع عالم سیرو سیاحت نمائی آنچه معمور است از آثار الفت و محبت است و آنچه مطمور است از نتایج بغض و عداوت با وجود این عالم بشر متنبّه نشود و از این خواب غفلت بیدار نگردد باز در فکر اختلاف و نزاع و جدال افتد که صف جنگ بیاراید و در میدان جدال و قتال جولان کند.

و همچنین ملاحظه در کون و فساد و وجود و عدم نمائید که هر کائنی از کائنات مرگب از اجزاء متنوعه متعدده است و وجود هر شیء فرع ترکیب است یعنی چون بایجاد الهی در بین عناصر بسیطه ترکیبی واقع گردد از هر ترکیب کائنی تشکیل شود جمیع موجودات بر این منوال است چون در آن ترکیب اختلال حاصل گردد و تحلیل شود و تفریق اجزا گردد آن کائن معدوم شود یعنی انعدام هر شیء عبارت از تحلیل و تفریق اجزاست پس هر الفت و ترکیب در بین عناصر سبب حیانتست و اختلاف و تحلیل و تفریق سبب ممات باجمله تجاذب و توافق اشیا سبب حصول ثمره و نتایج مستفیده است و تنافر و تخالف اشیا سبب انقلاب و اضمحلالست از تآلف و تجاذب جمیع کائنات ذی حیات مثل نبات و حیوان و انسان تحقق یابد و از تخالف و تنافر انحلال حاصل گردد و اضمحلال رخ بگشاید.

لذا آنچه سبب اثلاف و تجاذب و اتحاد بین عموم بشر است حیات عالم انسانیتست و آنچه سبب اختلاف و تنافر و تباعد است علت ممات نوع بشر است.

و چون بکشتزاری مرور نمائی و ملاحظه کنی که زرع و نبات و گل و ریاحین پیوسته است و جمعیتی تشکیل نموده دلیل بر آنست که آن کشتزار و گلستان بتربیت دهقان کاملی انبات شده است و چون پریشان و بی ترتیب مشاهده نمائی دلیل بر آنست که از تربیت دهقان ماهر محروم و گیاه تباہ خودروئیست.

پس واضح شد که الفت و التیام دلیل بر تربیت مربی حقیقی است و تفرق و تشتت برهان وحشت و محرومیت از تربیت الهی .

اگر معترضی اعتراض نماید که طوائف و امم و شعوب و ملل عالم را آداب و رسوم و اذواق و طبایع و اخلاق مختلف و افکار و عقول و آراء متباین با وجود این چگونه وحدت حقیقی جلوه نماید و اتحاد تام بین بشر حاصل گردد.

گوئیم اختلاف بدو قسم است یک اختلاف سبب انعدام است و آن نظیر اختلاف ملل متنازعه و شعوب متبازره که یکدیگر را محو نمایند و خائمان بر اندازند و راحت و آسایش سلب کنند و خونخواری و درنده گی آغاز نمایند و اختلاف دیگر که عبارت از تنوع است آن عین کمال و سبب ظهور موهبت حضرت ذو الجلال .

ملاحظه نمائید گلهای حدائق هر چند مختلف النوع و متفاوت اللون و مختلف الصّور و الأشکالند ولی چون از یک آب نوشند و از یک باد نشو و نما نمایند و ضیاء یک شمس پرورش نمایند آن تنوع و اختلاف سبب ازدیاد جلوه و رونق یکدیگر گردد چون جهت جامعه که نفوذ کلمه الله است حاصل گردد این اختلاف آداب و رسوم و عادات و افکار و آراء و طبایع سبب زینت عالم انسانی گردد و همچنین این تنوع و اختلاف چون تفاوت و تنوع فطری خلقی اعضا و اجزای انسانست که سبب ظهور جمال و کمال است و چون این اعضا و اجزای متنوعه در تحت نفوذ سلطان روح است و روح در جمیع اعضا و اجزاء سریان دارد و در عروق و شریان حکمرانست این اختلاف و تنوع مؤید اثتلاف و محبت است و این کثرت اعظم قوه وحدت.

اگر حدیقه ئی را گلهای و ریاحین و شکوفه و ثمار و اوراق و اغصان و اشجار از یک نوع و یک لون و یک ترکیب و یک ترتیب باشد بهیچ وجه لطافتی و حلاوتی ندارد ولکن چون از حیثیت الوان و اوراق و ازهار و اثمار گوناگون باشد هر یکی سبب تزیین و جلوه سائر الوان گردد و حدیقه انیقه شود و در نهایت لطافت و طراوت و حلاوت جلوه نماید و همچنین تفاوت و تنوع افکار و اشکال و آراء و طبایع و اخلاق عالم انسانی چون در ظلّ قوه واحده و نفوذ کلمه وحدانیت باشد در نهایت عظمت و جمال و علویت و کمال ظاهر و آشکار شود الیوم جز قوه کلّیه کلمه الله که محیط بر حقائق اشیاست عقول و افکار و قلوب و ارواح عالم انسانی را در ظلّ شجره واحده جمع نتواند اوست نافذ در کلّ اشیا و اوست محرک نفوس و اوست ضابط و رابط در عالم انسانی.

الحمد لله اليوم نورانيت كلمة الله بر جميع آفاق اشراق نموده و از هر فرق و طوائف و ملل و شعوب و قبائل در ظلّ كلمه وارد و در نهايت ايتلاف مجتمع و متحد و متفقند چه بسيار محافل تشكيك گردد و بمثل و طوائف و قبائل مختلفه تزئين يابد اگر نفسى وارد محفل گردد حيران ماند گمان كند كه اين نفوس از وطن واحده و ملت واحده و طائفه واحده و افكار واحد و اذكار واحد و آراء واحده و حال آنكه يكي اهل امريك است و ديگرى از اهالى افريك يكي از آسياست و ديگرى از اروپا يكي از هندوستانست و ديگرى از تركستان يكي عرب است و ديگرى تاجيك يكي ايرانىست و ديگرى يونانى با وجود اين در نهايت الفت و يگانگى و محبت و آزاده گى و وحدت و فرزانيگى با هم دمساز و هم آواز و همداستانند و اين از نفوذ كلمه الله است اگر جميع قواى عالم جمع شوند مقتدر بر تأسيس محفلى از اين محافل نگردند كه باين محبت و مودت و انجذاب و اشتعال اقوام مختلفه انجمن واحد شود و آهنگى در قطب عالم بلند كنند كه سبب دفع نزاع و جدال و ترك جنگ و قتال و صلح عمومى و الفت و يگانگى عالم انسانى باشد.

آيا هيچ قدرتى مقاومت نفوذ كلمه الله تواند لا والله برهان واضح و حجت بالغ اگر نفسى ديده انصاف باز كند مدهوش و حيران گردد و انصاف دهد كه جميع اقوام و ملل عالم و طوائف و دول جهان بايد از تعاليم و وصايات بهاء الله مسرور و ممنون و خوشنود باشند زيرا اين تعاليم الهيه هر درنده ئى را چرنده كند و هر جنبنده ئى را پرنده نمايد نفوس بشر را ملائكه آسمان نمايد و عالم انسانى را مركز سنوح رحمانى فرمايد.

جميع را باطاعت و سكون و امانت بحكومت مجبور نمايد و اليوم در جميع عالم دولتى از دول مطمئن و مستريح نه زيرا امنيت و اعتماد از بين بشر برخواسته ملوك و مملوك كلّ در معرض خطرند حزبى كه امروز بكال ديانت و امانت تمكين از حكومت دارند و با ملت بصدافت تامه رفتار ميكنند اين حزب مظلومند و برهان بر اين آنكه جميع طوائف در ايران و تركستان بفر كم و بيش خويشند و اگر از حكومتى اطاعتى نمايند يا باميد عطائى و يا خوف از عقايبست مگر بهائيان كه خيرخواه و مطيع دول و محبّ و مهربان بجميع مللند.

و اين اطاعت و انقياد بنصّ صريح جمال ابهى فرض و واجب بر كلّ لهذا احبّ اطاعةً لأمر الحقّ بجمع دول بى نهايت صادق و خير خواهند و اگر نفسى بحكومت خلافى نمايد خويش را عند الحقّ مؤاخذ و مسؤل و مستحقّ عقاب داند و مردود و خطاكار شمرد با وجود اين عجب در اينست كه بعضى از اولياء امور سائر طوائف را خيرخواه شمردند و بهائيان را بدخواه سبحان الله در اين ايام اخيره كه حركت و هييجان عمومى در طهران و جميع بلدان ايران واقع شد مثبت و محقق گرديد كه يك نفر بهائى مداخله در اين امور نمود و نزديك عموم نرفت و بدين سبب مورد ملامت ديگران گرديدند زيرا اطاعت جمال مبارك نمودند و در امور سياسيه ابدأ مداخله نمودند و بهيچ حزبى تقرب نجستند بحال و صنعت و وظائف خود مشغول بودند.

و جميع احبای الهی شاهد و گواهند که عبدالبهاء از جميع جهات صادق و خيرخواه دول و ملل عالم است علی الخصوص دو دولت علیّه شرقیه زیرا این دو اقليم موطن و محل هجرت حضرت بهاء الله است و در جميع رسائل و محرّرات ستایش و نعت از دولتين علیّتين نموده و از درگاه احدیت طلب تأیید کرده و جمال ابهی روحی لأحبائه الفداء در حقّ اعليحضرت شهرياران دعا فرمودند سبحان الله با این براهین قاطعه هر روز واقعه ئی حاصل شود و مشکلاتی آشکار گردد ولی ما و احبای الهی نباید در نیت خالصه و صدق و خيرخواهی خویش ادنی فتور نمائیم بلکه باید در نهایت صداقت و امانت بر خلوص خویش باقی باشیم و بادعیه خیریه پردازیم.

ای احبای الهی این ایام وقت استقامت است و هنگام ثبوت و رسوخ بر امر الهی شما نباید نظر بشخص عبدالبهاء داشته باشید زیرا عاقبت شما را وداع خواهد نمود بلکه باید نظر بکلمه الله باشد اگر کلمه الله در ارتقاع است مسرور و مشعوف و ممنون باشید ولو عبدالبهاء در زیر شمشیر و یا در تحت اغلال و زنجیر افتد زیرا اهمیّت عبدالبهاء در هیكل مقدّس امر الله است نه در قالب جسمانی عبدالبهاء یاران الهی باید بچنان ثبوتی مبعوث گردند که در هر آنی صد امثال عبدالبهاء هدف تیر بلا شود ابداً تغیر و تبدلی در عزم و نیت و اشتعال و انجذاب و اشتغال بخدمت امر الله حاصل نگردد عبدالبهاء بنده آستان جمال مبارک است و مظهر عبودیت صرفه محضه در گاه کبریا دیگر نه شأنی دارد و نه مقامی و نه رتبه ئی و نه اقتداری و هذه غایتی القصوی و جنتی المأوی و مسجدی الأقصى و سدرتی المنتهی ظهور کلیّ مستقل بجمال مبارک ابهی و حضرت اعلی مبشّر جمال مبارک روحی لهما الفدا منتهی شد و تا هزار سال کلّ من فیض انواره یقتبسون و من بحر الطافه یعترفون.

یا احبّاء الله هذا وصیتی لكم و نصحی علیکم فهنیئاً لمن وفقه الله علی ما رقم فی هذا الورق الممرّد عن سائر النقوش *